



بررسی رابطه دین و اخلاق از منظر سم هریس

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۳۰

مرتضی فقیهی فاضل^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۸

یوسف دانشور نیلو^۲

چکیده

سم هریس، یکی از سردمداران خداناباوری جدید، به تعارض رابطه دین و اخلاق معتقد است. بر خلاف آنچه عموم متدینان فکر می‌کنند، او دین را نه مبنای اخلاق، بلکه ویرانگر آن می‌داند. برای اثبات این مدعا، او به دو طریق عمل می‌کند. نخست، تمسک به بررسی‌های میدانی و استنباط این که در کشورهای دین‌دار اخلاق نوعاً در سطحی نازل قرار دارد و بالعکس در کشورهای خداناباور در وضعیت مناسبی است. او در شیوه اول از معیارهایی همچون رفاه مادی، حقوق زنان، رعایت مسائل بهداشتی، رعایت حقوق بشر، دسترسی همگانی به آموزش و غیره به عنوان شاخص‌های یک جامعه اخلاقی نام می‌برد. در اینجا او به کمک آمارهای میدانی به دنبال القای آن است که کشورهای خداناباور در شاخص‌های فوق در موقعیت به مراتب بهتری نسبت به کشورهای خدا‌باور قرار دارند، و در نتیجه این خداناباوری است که جامعه را اخلاقی‌تر کرده است. دوم، از طریق بررسی آموزه‌های دینی و توجه به آموزه‌هایی همچون جهاد و شهادت و تأکید بر خشونت‌بار بودن آن، که در این صورت دیگر جایی برای دفاع از منبعیت دین باقی نمی‌ماند. در این مقاله به طرح و بررسی مدعیات سم هریس راجع به رابطه دین و اخلاق پرداخته‌ایم و به این نتیجه رسیده‌ایم که این مدعیات دچار اشکالات مهمی از جمله تلقی نادرست از اخلاق و ارزش‌ها و مبانی آنها، عدم تعیین دقیق معنای خدا‌باوری و خداناباوری، عدم توجه به شاخص‌های مختلف در حیات اخلاقی انسان، رویکرد غیرعلمی در ارزیابی شاخص‌های اخلاقی کشورهای خدا‌باور و خداناباور، بی‌توجهی به جنایات خداناباوران در طول تاریخ و نیز نگاه سطحی و نادرست به آموزه‌های دینی است.

کلیدواژه‌ها

سم هریس، خداناباوری جدید، دین، اخلاق، خدا‌باوری

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران.

(morteza faghihi57@gmail.com)

۲. دانشیار گروه کلام و فلسفه دین، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، ایران. (نویسنده

مسئول) (yousef.daneshvar@gmail.com)



A Study of the Relationship between Religion and Morality from Sam Harris's Perspective

Morteza Faghihi Fazel¹

Reception Date: 2022/01/20

Yousef Daneshvar Nilo²

Acceptance Date: 2022/06/18

Abstract

A leading figure of "new atheism", Sam Harris, maintains that religion and morality are in conflict. He, despite what religious believers generally think, does not take religion to be a basis for morality, instead, he believes that religion devastates morality and the moral system. In order to substantiate this claim, Harris takes two ways. First, based on some surveys, he argues that religious countries witness a moral decline, while atheist countries are morally in an acceptable situation. Accordingly, he seeks to induce by field studies that atheist countries are in a much better position than the theist countries in the moral indicators such as material well-being, respect for women's rights, human rights, etc.. As a result, it is atheism that has made society more moral. Second, by inspecting some religious doctrines, he decides that they are sources of violence and clashes among human beings and, consequently, lead societies toward moral decline. In this article, we examine Harris' claims concerning the relationship between religion and morality, concluding that they suffer from following flaws: not accurately determining the meaning of theism and atheism, misunderstanding about morality and values, not paying attention to various indicators in human moral life, taking a weak scientific approach in evaluating the moral indicators of theist and atheist countries, not paying attention to the crimes of atheists throughout history, and having a superficial and false understanding of religious teachings.

Keywords

Sam Harris, New Atheism, Religion, Morality, Theism

-
1. Ph.D. Student of Philosophy of Religion, Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran. (morteza.faghihi57@gmail.com)
 2. Associate Professor, Department of Kalam and Philosophy of Religion, Imam Khomeini Education and Research Institute, Qom, Iran. (Corresponding Author) (yousef.daneshvar@gmail.com)

مقدمه

نویسنده، فیلسوف، متخصص علم عصب‌شناسی و وبلاگ‌نویس آمریکایی، ساموئل بنیامین هریس، که معمولاً به اختصار سم هریس خوانده می‌شود، در کنار ریچارد داکینز، دنیل دنت و کریستوفر هیچنز یکی از چهار مبلغ برجسته خداناباوری جدید^۱ به شمار می‌آید. او در رویکرد ضد‌دینی خود بیشتر بر بحث اخلاق متمرکز است و تلاش می‌کند از یک سو نقش مثبت دین در حوزه اخلاق را نفی و از سوی دیگر اخلاقی کاملاً مستغنی از دین و مبتنی بر علم و مبانی سکولار ارائه دهد. هریس رویکرد ضد‌دینی خود را در آثاری از قبیل *پایان ایمان: دین، ترور و آینده عقل* (Harris 2004)، *چشم‌انداز اخلاقی: علم چگونه می‌تواند ارزش‌های انسانی را تعیین کند؟* (Harris 2010) و مفصل‌تر از همه در *نامه‌ای به ملت مسیحی* (Harris 2006) به کار می‌گیرد. در این مقاله نگاه هریس به رابطه دین و اخلاق طرح و نقد خواهد شد.

شایان ذکر است که در نقد دیدگاه خداناباوری جدید دربارهٔ رابطه دین و اخلاق، کتاب‌ها و مقالات مختلفی نگاشته شده است. کتاب *خداناباوری جدید: دوران افول عقل و مبارزه با دین* (Beattie 2007) نوشتهٔ الهی‌دان مسیحی، تینا بتی، از جملهٔ این آثار است که در آن رویکرد خداناباوری جدید نسبت به اخلاق دینی نفی شده و به دلیل تأکید این جریان بر تفرقه و خشونت، بتی آن را خطرناک و ضدانسانی دانسته است. همچنین کتاب *جهاد، افراط‌گرایی و خداناباوری جدید* (Khalil 2018)، اثر محمد حسن خلیل، استاد حقوق دانشگاه ایالتی میشیگان یکی دیگر از آثار انتقادی علیه خداناباوری جدید است. نویسنده در این اثر به بررسی دیدگاه خداناباوری جدید دربارهٔ جهاد اسلامی پرداخته و تلاش کرده نگاه درست اسلام به این مسئله را تبیین و دیدگاه خداناباوری جدید را نقد کند. اما به طور خاص، درباره نگاه سم هریس نسبت به رابطه دین و اخلاق، تا آنجا که تتبع صورت گرفته، کتاب یا مقالهٔ مستقلی نگاشته نشده است.

۱. دین و اخلاق از منظر سم هریس

به نظر می‌رسد برای تحلیل رابطه دین و اخلاق از منظر هریس لازم است با نگاه او به دین و اخلاق آشنا شویم.

۱-۱. دین

دین از منظر سم هریس دین خدامحور است که بر مدار اعتقاد به خدایی شخص‌وار، قادر مطلق، عالم مطلق و خیرخواه محض شکل گرفته و ادیان ابراهیمی نیز تبلور آن است.

هریس دقیقاً چنین دینی را نقد می‌کند و معتقد است هیچ دلیل موجه معرفتی برای پذیرش آن وجود ندارد (Harris 2004, 45). در نگاه او، باور تنها هنگامی که بر شواهد کافی و مناسب علمی بنا شده باشد می‌تواند از نظر معرفت‌شناختی موجه باشد، و علم نه تنها قادر به اثبات وجود چنین خدایی نیست، بلکه آن را نفی می‌کند (Taylor 2017).

۲-۱. اخلاق و ارزش‌ها

هریس ارزش‌ها را «مجموعه‌ای از نگرش‌ها، انتخاب‌ها و رفتارهایی که در بهزیستی موجودات آگاه، همچون ما انسان‌ها، اثر می‌گذارند» می‌داند (Harris, 2010, 12). البته او تعریف فوق را گاهی برای واژه «ارزش»، گاه برای «اخلاق» و در برخی موارد برای «حقیقت اخلاقی» به کار می‌برد (Harris 2010, 8, 12, 35). نکته قابل توجه این است که هرچند هریس در مواردی از واژه «اخلاق» در لابه‌لای مباحث خود استفاده می‌کند، به طور کلی جهت‌دهی مباحث او به سمت جایگزینی مفهوم ارزش به جای اخلاق است. بر اساس تعریف فوق، هر آنچه به بهبود زندگی انسان کمک کند ارزشمند است. در مقابل، هر آنچه بهزیستی انسان را به خطر اندازد، ضدارزش خواهد بود. بر این اساس، ارزش‌ها اموری عینی و واقعی هستند که به شدت به بهزیستی^۲ انسان گره خورده‌اند. او معتقد است بهزیستی مفهوم عامی است که هر چیزی را که بتوان به نحو معقولی ارزش‌گذاری کرد به نحوی در خود جای می‌دهد. و از آنجا که اخلاق مربوط به ما انسان‌ها در مقام موجودات آگاه است، به شدت به انگیزه‌ها، نیت‌ها و افعال مؤثر بر بهزیستی ما انسان‌ها گره خورده است (Harris 2010, 32).

هریس با تأکید بر شهود و فهم عمومی انسان‌ها بیان می‌کند که همه انسان‌ها خواهان خوشبختی و بهزیستی‌اند و هیچ انسانی را نمی‌توان یافت که با آغوش باز به استقبال بدبختی و فلاکت برود (Harris 2010, 33). البته در بسیاری از موارد اخلاق شهودی ما در به حداکثر رساندن بهزیستی فردی و جمعی اشتباه می‌کند. به همین جهت تنها متخصصان واقعی اخلاق توانایی ارائه فهم عمیق از علل و شرایط سعادت انسانی را دارند (Harris 2010, 36). بر اساس آنچه گفته شد و به تصریح خود هریس، موضع او در باب اخلاق، موضع یک نتیجه‌گرای^۳ اخلاقی است (Harris 2010, 72-73).

۲. مقابله هریس با دین از منظر اخلاقی

در آثار هریس می‌توان دو شیوه مقابله با دین را از هم تفکیک کرد. شیوه اول مبتنی بر واقعیات میدانی بدون ورود به حوزه آموزه‌های دینی است. در این شیوه، او آمارهایی را

بیان می‌کند که به زعم او، از یک سو، نشان‌دهنده رابطه منفی میان دین و اخلاق و، از سوی دیگر، بیانگر رابطه مثبت میان خداناباوری و اخلاق است. شیوه دوم نشان دادن آموزه‌هایی است که از منظر او ضداخلاقی است. او در این راه بیش از همه بر آموزه‌های مروج خشونت و ترور در ادیان ابراهیمی، به ویژه اسلام، تأکید می‌کند.

۱-۲. شیوه اول: بررسی‌های میدانی

تلقی عمومی این است که اخلاق بیانگر فضایل و رذایل واقعی و مطلق انسان به منظور تحقق سعادت واقعی است که در رفتارهای فردی و اجتماعی انسان تجلی می‌یابد. التزام و عمل به اصول اخلاقی برای حفظ امنیت و سعادت فردی و اجتماعی ضروری است. بنابراین جوامع رعایت‌کننده اخلاق در مقایسه با جوامع بی‌توجه به آن از وضع مطلوب‌تری برخوردارند. از سوی دیگر باور عمومی همواره این بوده که ایمان حقیقی به خداوند به عنوان اساسی‌ترین عامل بهسازی اخلاق است و در مقابل خداناباوری نابودگر ارزش‌های اخلاقی است. جان لاک تصریح می‌کند که خداناباوران به هیچ وجه قابل تحمل نیستند، زیرا آنان هیچ تعهدی به پیمان‌های هویت‌بخش جوامع انسانی ندارند (Locke 1990, 66). سم هریس، برای دفاع از خداناباوری و نقش آن در اخلاق، از پژوهش‌های میدانی بهره می‌گیرد تا نشان دهد، بر خلاف تصور عموم انسان‌ها، نه تنها خداناباوری به نفی اخلاق نمی‌انجامد، بلکه جوامع خداناباور اخلاقی‌تر از جوامع خداباورند. او برای این کار ابتدا میزان خداباوری و بی‌خدایی را در کشورهای مختلف فهرست می‌کند و سپس میزان پایبندی به اخلاق را در آنها بررسی می‌کند.

برای نمونه، بر اساس نظرسنجی مؤسسه گالوپ، کشورهایمانند سوئد، دانمارک، جمهوری چک، نروژ، فنلاند، چین، کره جنوبی، استونی، فرانسه، ویتنام، روسیه، بلغارستان، ژاپن، و هلند از جمله کشورهای با بالاترین سطح خداناباوری و کشورهای نظیر نیجریه، اوگاندا، فیلیپین، پاکستان، مراکش، مصر، زیمبابوه، بنگلادش، السالوادور، کلمبیا، سنگال، مالاوی، و اندونزی به عنوان خداباورترین کشورها معرفی شده است، هرچند خداناباوری و خداباوری در این کشورها در یک سطح قرار ندارد (Zuckerman 2013, 416). در این میان، ایالات متحده آمریکا، با وجود تفاوت‌های آماری موجود در ایالت‌های مختلف، به عنوان کشوری خداباور تلقی شده است (Pew Research Center, 2008). زیرا همان‌طور که هریس اشاره می‌کند، حدود ۵۷ درصد آمریکایی‌ها معتقدند انسان برای این که اخلاقی باشد باید به خدا باور داشته باشد و حدود ۶۹ درصد خواستار رئیس‌جمهور بسیار متدینی هستند (Harris 2010, 146).

سم هریس معیارهایی همچون رفاه مادی، رعایت حقوق زنان، رعایت مسائل بهداشتی، رعایت حقوق بشر، دسترسی همگانی به تحصیلات و آموزش، پایین بودن میزان جرم، جنایت و قتل، و امید به زندگی را به عنوان شاخص‌های یک جامعه اخلاقی نام می‌برد. او با استفاده از پژوهش‌های میدانی صورت گرفته در این حوزه، به دنبال اثبات سطح بالاتر اخلاق در کشورهای خداناباور است:

کشورهایی مانند نروژ، استرالیا، ژاپن، دانمارک، انگلستان، سوئد و... باورهای دینی پایینی دارند و خدا را قبول ندارند. امید به زندگی، درآمد سرانه، میزان تحصیلات و عدالت جنسیتی و کم بودن آمار خودکشی و درصد مرگ نوزادان، میزان کمک به فقرا و نهادهای اجتماعی مربوط به فقرا در حد بسیار مطلوبی قرار دارد. ... در مقابل، پنجاه کشوری که در حال حاضر از لحاظ شاخص توسعه انسانی سازمان ملل متحد پایین‌ترین رتبه را به خود اختصاص داده‌اند، قطعاً کشورهای دینی هستند. ... کشورهای دارای سطوح بالای خداناباوری جزو نیکوکارترین جوامع به شمار می‌روند، هم از جهت درصد تخصیص ثروت خود به برنامه‌های رفاه اجتماعی و هم از جهت درصد کمک به کشورهای در حال توسعه. (Harris 2006, 16)

برخی آمارهای میدانی از پایین بودن قتل و جنایات منجر به مرگ در برخی کشورهای خداناباور خبر می‌دهند. میزان امنیت در سوئد و دانمارک خداناباور بسیار بالاست و آمار قتل در آنها بسیار پایین است (Zuckerman 2008, 2-4). همچنین نرخ مرگ‌ومیر نوجوانان (Muenning and Glied 2010) و نیز میزان طلاق در کشورهای سکولار به مراتب کمتر از ایالات متحده است. همچنین در خصوص میزان امید به زندگی، بالاترین رتبه‌ها به کشورهای با دین‌داری پایین‌تر اختصاص دارد. سوئد در این میان در رتبه ششم قرار دارد (UNDP 2006).

در زمینه میزان صلح و امنیت، بر اساس آمارهای سازمان «چشم‌انداز بشریت»^۴ کشورهای خداناباور برترین رتبه‌ها را نسبت به کشورهای خداباور به خود اختصاص داده‌اند و، در مقابل، کشورهایی که از کمترین میزان صلح برخوردارند کشورهای بسیار دینی هستند؛ مکزیک، فیلیپین، کلمبیا، زیمبابوه و پاکستان رتبه‌های بین ۱۲۰ تا ۱۴۰ را دارند (Institute for Economics and Peace 2011).

بررسی‌های صورت گرفته درباره قتل، بالاترین جنایت بشری، نشان می‌دهد میزان قتل در ایالات متحده آمریکا، به عنوان یکی از مذهبی‌ترین کشورهای دنیا، بسیار بالاست. خشونت کشنده به ویژه در آمریکا تا حدی شیوع دارد که در دیگر کشورهای توسعه‌یافته

دیده نمی‌شود. متوسط میزان جرائم موجود در برخی از دموکراسی‌های سکولار با کمترین حضور پلیس حاصل شده است. میزان حبس در آمریکا دوازده برابر جوامع غربی و بالاتر از کشورهایی با جمعیت بالا نظیر هند و چین است (Zuckerman 2008, 416).
گریگوری پال، جامعه‌شناس آمریکایی، در خصوص وضعیت اخلاقی آمریکا و مقایسه آن با کشورهای سکولار می‌گوید:

به طور خاص، آمریکا بیشترین ناکارآمدی را در قتل، حبس، مرگ‌ومیر نوجوانان، عفونت سوزاک و سیفلیس، سقط جنین، بارداری نوجوانان، مدت ازدواج، اختلاف درآمد، فقر، ساعات کار، و پایه بهره‌برداری از منابع دارد. سطح آسیب‌های اجتماعی در این کشور اغلب آن قدر شدید است که اصلاً به ذهن خطور نمی‌کند. این همبستگی بین سطوح بالای شرایط بد اجتماعی و دین‌داری عمومی را به شدت تقویت می‌کند. (Paul 2009, 19)

شاخص دیگر توجه به بهداشت و سلامت فردی و اجتماعی است که دانمارک در این زمینه رتبه نهم را دارد (UNDP 2005). مردان، زنان، کودکان و سالمندان در دانمارک و سوئد به عالی‌ترین مراقبت‌های بهداشتی دسترسی دارند و روان‌رنجوران تحت بهترین درمان‌ها قرار می‌گیرند (Zuckerman 2008, 32-33).

شاخص دیگر میزان سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش و نیز دسترسی به آموزش است که دانمارک رتبه چهارم و سوئد رتبه شانزدهم را دارند (UNDP 2006).
نسبت درآمد میان زنان و مردان شاخص دیگری است که مورد توجه قرار گرفته و بر اساس آمارها در سوئد میزان فقر زنان نسبت به مردان مساوی و حتی در مواردی کمتر است و این کشور را تنها کشوری در جهان می‌دانند که زنان نسبت به مردان فقیرتر نیستند (Karen et al 2002).

در مجموع، از منظر هریس، بررسی‌های میدانی شاخص‌های فوق نشان می‌دهد که اولاً خداناباوری منافاتی با ارزش‌های اخلاقی و سلامت اجتماعی ندارد و ثانیاً باور به خدا لزوماً تضمینی برای سلامت اخلاقی و اجتماعی ندارد، بلکه هر چه میزان خداناباوری بالاتر باشد سلامت اجتماعی نیز تضمین بیشتری خواهد داشت:

آمارهایی از این دست نشان می‌دهد که خداناباوری با آرمان‌های اساسی جوامع مدنی سازگار و قابل جمع است. همچنین آمارهای فوق قطعاً اثبات می‌کنند که باور عمومی به خدا لزوماً به تضمین سلامت جامعه منجر نمی‌شود. (Harris 2006, 45)

۲-۲. شیوه دوم: آموزه‌های دینی مروج خشونت و تروریسم

مسیر دیگر هریس برای نفی نقش دین در اخلاق تأکید بر آموزه‌های موجود در ادیان

و حیانی، به ویژه اسلام، است که به گمان وی نه تنها زمینه‌ساز صلح و سعادت نیستند، بلکه منشأ ناامنی، خشونت و ترور هستند. خداناباوران دیگری نیز هریس را در این موضوع همراهی می‌کنند (Walters 2010, 119). برای نمونه، گراهام آپی، فیلسوف دین استرالیایی، خداباوری را منبع اصلی خشونت و جنگ در جهان مدرن می‌داند (Oppy 2019, 396). داوکینز نیز معتقد است باورهای دینی بیشترین استعداد را در ترویج خشونت دارند (Dawkins 2006, 303). هیچ‌نز نیز معتقد است دین همه چیز را مسموم می‌کند (Hitchens 2007, 13).

هریس مؤمنان را دارای باورهایی کاملاً دیوانه‌وار (Harris 2004, 72) و ایمان را امری خطرناک و وحشتناک توصیف می‌کند و تروریست‌های «۱۱ سپتامبر» را نه دیوانه، بلکه انسان‌هایی با ایمان ناب معرفی می‌کند (Harris 2004, 67). او باورهای دینی را از علل اساسی جنگ‌های مسلحانه در جهان می‌داند و با تمسک به آموزه‌های دینی و بررسی‌های تاریخی نتیجه می‌گیرد هیچ رفتار بی‌رحمانه‌ای نیست که با توسل به نوشته‌های این کتب نتوان آنها را توجیه یا به صحت آنها حکم کرد (Harris 2004, 131).

از منظر او، باورهایی از این دست که «خداوند اطاعت مطلق را می‌خواهد» و «تنها یک سنت دینی صحیح است و دیگر سنن نادرست‌اند» موجب شکاف میان جوامع انسانی می‌شود و انسان‌ها را به خداباور و خداناباور تقسیم می‌کند. او معتقد است این باورها به دو شیوه ایجاد خشونت می‌کند: یکی این که مؤمنان خداناباوران را به قتل می‌رسانند، تنها به این دلیل که خداوند از آنان چنین خواسته‌ای دارد؛ دیگر این که مؤمنان تعهدات اخلاقی خود را با تعلقات مذهبی گره می‌زنند و تنها به هم‌کیشان خود، و نه دیگران، تعهد اخلاقی دارند، و به همین سبب، درگیری‌های میان پیروان ادیان هرگز با گفتگوهای بین‌الادیانی برطرف نمی‌گردد (Harris 2006, 26-27).

هریس در میان ادیان ابراهیمی بیش از همه به اسلام حمله کرده و آموزه‌های اسلامی را مشکل اصلی بشریت امروز دانسته و معتقد است در این برهه تاریخی دین اسلام نماینده یک خطر بی‌همتا برای همه انسان‌هاست که باید با آن جنگید (Harris 2004, 123).

جهاد و جنگ علیه کفار و مرتدین محور اصلی دین اسلام است ... جنگ مسلحانه برای هر مرد مسلمان در «دفاع از اسلام» یک وظیفه دینی به شمار می‌رود ... جهاد فراخوانی واضح برای تسخیر جهان است ... نامسلمان یا باید تغییر دین دهد یا کشته شود؛ مرتد را بکشید، جهان را تسخیر کنید ... قرآن کمابیش در هر صفحه به مسلمانان واقعی دستور

داده است که از کفار متنفر باشند و این زمینه را برای درگیرهای دینی مهیا می‌کند. اگر کسی نتواند پیوند میان دین مسلمانان و خشونت آنها را ببیند به احتمال بسیار باید به یک عصب‌شناس مراجعه کند. (Harris 2004, 111)

هریس برای نشان دادن چهره‌ای خشن از اسلام به آموزه جهاد استناد و بیان می‌کند قرآن در آیات مختلف افراد را به جنگ علیه دشمنان دین و حامیان شیطان فرامی‌خواند (Harris 2004, 118-123). او با اشاره به آیاتی از سوره نساء (۹۵-۱۰۰) تصریح می‌کند مسلمانان بر اساس آموزه‌های قرآنی ایمان دارند که در جنگ با دشمنان چه پیروزی حاصل شود و چه شکست، در هر صورت، پیروز واقعی‌اند، زیرا حتی در صورت کشته شدن به مقام شهادت نائل می‌شوند و از محاسبه فراگیر و رنج‌آور روز قیامت نجات می‌یابند و وارد بهشتی می‌شوند پر از حوریانی که انتظار آنان را می‌کشند (Harris 2004, 34).

چه وقت قرار است تشخیص دهیم که این امتیازاتی که ما برای ایمان در بحث‌های سیاسی خود ساخته‌ایم مانع می‌شود که ما حتی درباره مهم‌ترین منبع پربار خشونت در تاریخ خود سخن بگوییم. مادران در جلوی چشم کودکان خویش با شمشیر دریده می‌شدند. زنان جوان در روز روشن برهنه می‌شدند و به آنها تجاوز می‌شد، سپس ... در آتش انداخته می‌شدند. شکم زن باردار پاره می‌شد، جنین او بر نوک شمشیر به آسمان بلند می‌شد و سپس در آتشی که در سراسر شهر زبانه می‌کشید پرت می‌شد. تنها تفاوت میان این گروه‌ها باورهایی است که درباره خدا دارند. (Harris 2004, 27)

آموزه شهادت و جهاد در راه خداوند و ایمان به آنها که در آیات مختلف قرآن درباره آن سخن گفته شده است، از منظر هریس، گناهی نابخشودنی است:

برای درک نقش ایمان در تولید و تکثیر خشونت اسلامی، تنها باید پرسید که چرا این روزها مسلمانان زیادی مشتاق‌اند که خود را به بمب‌هایی آماده انفجار تبدیل کنند. پاسخ این است که قرآن ظاهراً این کار را یک موقعیت و فرصت شغلی تلقی می‌کند ... اگر ایمان به جهاد و شهادت اسلامی را حذف کنید کارهای بمب‌گذاران انتحاری کاملاً غیرمعقول می‌گردد، همان طور که آن نمایش شادی و بهجت عمومی‌ای که همواره بعد از مرگ آنها ایجاد می‌شود کاملاً غیرمعقول می‌شود. (Harris 2004, 32-33)

۳. نقد و بررسی

دیدگاه هریس در باب رابطه «دین و اخلاق» دچار اشکالات مختلفی است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۳-۱. نقد تلقی هریس از اخلاق و ارزش‌ها و مبانی آن

یکی از اشکالات مورد توجه به تعریف هریس از ارزش‌ها و اخلاق و جایگزینی ارزش به جای اخلاق برمی‌گردد. همان طور که اشاره شد، هریس ارزش‌ها را هر نوع نگرش، انتخاب و رفتاری می‌داند که به بهزیستی و سعادت موجودات آگاهی نظیر ما منتج شود. او با استفاده از واژه «ارزش» به جای اخلاق و نیز فهم ارزش‌ها با تمسک به شهود و فهم متعارف، تلاش می‌کند دستگاه مفهومی خاص برآمده از جهان‌بینی و ایدئولوژی مادی‌گرایانه خود را حاکم سازد و مباحث را به گونه‌ای سروسامان دهد که اهداف خودش محقق شوند. این کار بر خلاف شهود و فهم متعارف است، زیرا مفاهیم و واژگان در هر علمی جایگاه خاص خودشان را دارند، و اگر قرار است قضاوتی در مورد علم و دانشی صورت گیرد، باید نسبت به واژگان و مفاهیم رایج در آن علم متعهد و وفادار بود. دانش اخلاق نیز از این قاعده مستثنی نیست، در حالی که شاهد بی‌توجهی و عدم وفاداری هریس به مفاهیم حاکم در عرصه اخلاق هستیم و این با شهود مورد اتکای وی همخوانی ندارد.

برخورد هریس در این جابجایی شبیه کسی است که می‌خواهد در باب نظریه تکامل مطلبی بنویسد ولی صرفاً به این دلیل که قصد ساده‌سازی دارد و نمی‌خواهد بحث را پیچیده کند از مفاهیم بنیادین این نظریه بحث نکند. هریس نیز اساساً مقوله اخلاق و مفاهیم اخلاقی نظیر «خوب و بد» را از حوزه فلسفه اخلاق کنار گذاشته است، صرفاً به این دلیل که با واژه‌های ساده‌تر و روشن‌تر مانند «ارزش» می‌تواند مباحث را پیش ببرد (Harris 2010, 12). کنان مالک در نقد رویکرد هریس می‌گوید:

جامعه‌شناسی را تصور کنید که راجع به نظریه تکامل می‌نویسد، بدون این که از کار داروین، فیشر، مایر، همیلتون، تریورز یا داوکینز صحبت کند، به این دلیل که او به نتایجش با مطالعه راجع به زیست‌شناسی نرسیده است و بحث از مفاهیمی چون «انطباق‌پذیری»، «گونه‌زایی»، «همسانی»، «تبارزایی» یا «انتخاب خویشاوندی» را ملال‌آور می‌داند. واقعاً چقدر به استدلال او توجه می‌کنیم یا باید توجه کنیم؟ (Malik 2011, 26)

واقعیت این است که این جایگزینی ناشیانه چیزی جز پاک کردن صورت مسائل اخلاقی و عمل بر خلاف شهود متعارف نیست. هریس با این کار زمین بازی را به کلی تغییر داده و به جای آن که از اخلاق و رابطه آن با علم سخن گوید، پای رابطه ارزش‌ها و علم را مطرح می‌کند، و این کار بر خلاف شهود انسانی است. علاوه بر این، اساساً استفاده از ارزش به جای اخلاق، نه تنها راه را برای طرح مباحث مربوط به اخلاق هموارتر نخواهد کرد، بلکه

ممکن است بحث را پیچیده‌تر نیز کند؛ زیرا ارزش نیز مفهوم عامی است که انواع ارزش‌ها از جمله ارزش اخلاقی را در بر می‌گیرد. در این صورت اگر اخلاق و مفاهیمی نظیر آن به زعم هریس مبهم است و باید کنار گذاشته شود، با توجه به کلی بودن مفهوم ارزش و گرفتار نشدن در دام ابهام، لازم است هریس مراد خود از ارزش و نوع آن را مشخص کند. اگر ارزش مورد نظر هریس ارزش اخلاقی است، در این صورت، ارزش اخلاقی تفاوتی با اخلاق نخواهد داشت.

به هر حال ما از اخلاق سخن می‌گوییم، مقوله‌ای که بخش قابل ملاحظه‌ای از حیات انسان را در بر می‌گیرد و هریس با این کار به دنبال حذف آن است، بی آن که هیچ دلیل علمی برای آن ارائه کند. به نظر می‌رسد کاری که هریس می‌کند صرفاً دلیل ایدئولوژیک دارد، یعنی در برخورد با اخلاق این گونه عمل می‌کند چون می‌خواهد مفاهیم و معارف اخلاقی را درون چارچوب فکری خود جای دهد و از آنجا که برخی مفاهیم طبیعتاً با منظومه فکری وی تناسبی ندارد، با آنها برخورد گزینشی می‌کند. چنان که پیش‌تر نیز ذکر شد، چون او می‌خواهد پای بهزیستی را به میان کشد و اخلاق را به آن گره بزند، اخلاق متعارف و مفاهیم دخیل در آن به نوعی مزاحم است، به همین جهت ارزش را جایگزین اخلاق می‌کند تا این گره زدن آسان‌تر صورت گیرد. چنین برخوردی با اخلاق و مفاهیم اخلاقی برخوردی ایدئولوژیک است.

مسئله دیگر این که معیار هریس برای ارزش‌ها به شدت به مفهوم بهزیستی گره خورده است. برای این واژه در فرهنگ‌های لغت مؤلفه‌هایی همچون احساس تندرستی و خوشی و احساس راحتی ذکر شده است. یک اشکال این است که اساساً اخلاق مشروط به این گونه مفاهیم نیست و همه نگرش‌ها، انتخاب‌ها و رفتارهای مؤثر بر بهزیستی و تندرستی ما لزوماً اخلاقی نیستند، بلکه برخی اخلاقی، برخی مرتبط با سلامت جسمانی و برخی حقوقی‌اند.

علاوه بر اینها، بهزیستی انسان عمیقاً به چگونگی تعریف انسان و قلمرو وجودی‌ای که برای وی در نظر گرفته می‌شود وابسته است. بدیهی است بدون لحاظ این موارد، نمی‌توان بهزیستی و سعادت انسان را تعریف کرد، و تعریف هریس از بهزیستی صرفاً مبتنی بر نگاه فیزیکی‌الیستی وی به انسان و طبیعت‌گرایی متافیزیکی اوست، نگاهی که معتقد است طبیعت و نیروهای طبیعی همه آن چیزی است که در عالم وجود دارد و ماورای جهان طبیعی چیزی وجود ندارد (Ruse 2006, 257).

در جهان‌بینی هریس جایی برای پذیرش خداوند، روح، اختیار و دیگر امور

ماوراءالطبیعی وجود ندارد، زیرا وقتی حقیقت وجودی انسان به ماده، هرچند بسیار پیچیده، محدود شود، بهزیستی مورد نظر او نیز متناسب با نگاه فیزیکالیستی تحویل‌گرایانه‌اش تعریف می‌شود. این در حالی است که نگاه‌های بسیار متنوعی راجع به حقیقت انسان وجود دارد که پذیرش هر یک از آنها کاملاً در تعریف بهزیستی اثرگذار خواهد بود.^۵ ولی هریس هرگز سراغ مکاتب مختلف در فلسفه ذهن نرفته و با فیلسوفان ذهن بحث نکرده تا به صحت فیزیکالیسم و نادرستی نگاه‌های دیگر حکم کند.

نکته قابل توجه این که برخی از فیزیکالیست‌های مشهور، به رغم نگرش فیزیکالیستی نسبت به جهان، این نگرش را در باب انسان و برخی ویژگی‌های خاص انسانی ناکارآمد می‌دانند. برای نمونه، کالین مک‌گین، فیزیکالیست و فیلسوف خداناباور، در باب ویژگی آگاهی انسان با هریس مخالفت می‌کند و بر این باور است که سؤالاتی در این زمینه وجود دارد که طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی، که مبنای فیزیکالیسم است، از پاسخ به آنها عاجز است: «آگاهی چگونه در ابتدا به وجود آمده است؟ چگونه ماده بی‌جان و محض می‌تواند موجب آگاهی شود؟ تکامل چگونه آبِ بافت‌های زیستی را به آگاهی تبدیل کرده است؟» (McGinn 2000, 13).

همچنین، به فرض قبول معیار هریس در مورد ارزش‌ها، میان اندیشمندان راجع به این که کدام یک از نگرش‌ها، انتخاب‌ها و رفتارهای ما می‌تواند سعادت و بهزیستی را تأمین یا تخریب کند، اختلاف‌نظرهای زیادی وجود دارد. برای نمونه، این احتمال وجود دارد که هم خداناباوران و هم خداناباوران دربارهٔ آمار کم مرگ‌ومیر نوزادان و نرخ پایین قتل در دانمارک اختلاف‌نظری نداشته باشند، ولی در این که این موفقیت‌های اجتماعی از کجا ناشی می‌شوند و چه اموری موجب این دستاوردها شده است، اختلافات عمیقی میان متدینان و خداناباوران وجود دارد و این نشان می‌دهد که دستیابی به تصویری روشن از رابطه میان خداناباوری و رفتار اخلاقی و انتساب این موفقیت‌ها به خداناباوری بسیار دشوار است (Zuckerman 2008, 25-26).

۲-۳. عدم تعیین دقیق معنای خداناباوری و خداناباوری و عدم تفکیک دین و خداناباوری

سخن در این است که خداناباوری و خداناباوری، آن گونه که هریس از آن سخن می‌گوید و در نظرسنجی‌ها به آن استناد می‌کند، دقیقاً به چه معناست و نیز منظور پرسشگران و پاسخ‌دهندگان از باور یا انکار وجود خدا چه خدایی و با چه صفاتی است؟ علاوه بر این، پاسخ «بله» یا «خیر» به پرسش «باور یا عدم باور به خدا» نمی‌تواند پاسخ دقیقی باشد؛

زیرا میان پاسخ‌های ظاهری و واقعی به این سؤال همواره تفاوت‌های چشمگیری وجود دارد. برای نمونه، وقتی از مردم دانمارک سؤال می‌شود که «آیا به خدا ایمان دارید؟» اکثریت پاسخ مثبت می‌دهند (Bondeson 2003)، اما وقتی از آنان پرسیده می‌شود که «وجود خدا در زندگی شما چقدر مهم است؟» تنها حدود بیست درصد آن را بسیار بااهمیت می‌دانند و بسیاری آن را بی‌اهمیت می‌شمرند (Inglehart *et al* 2004). همچنین پاسخ یک هندو به پرسش از اعتقاد به خدای ادیان ابراهیمی منفی خواهد بود. مواردی از این قبیل گویای آن است که در تلقی‌های موجود نسبت به خداوند باید پیچیدگی‌های اساسی همچون سطح باور یا ناباوری به خدا و ویژگی‌های خدایی که در مورد آن سخن گفته می‌شود به طور کامل و مشخص لحاظ گردد.

نکته دیگر این که تلقی ادیان ابراهیمی از «خدا باوری» این است که انسان به خدای ماوراءالطبیعی، شخص وار و فعال در جهان باور داشته باشد، و دین تجلی آن باور است. به عبارت دیگر، دین با زندگی، رفتار و سلوک انسان گره خورده و خدا باوری مورد نظر ادیان ابراهیمی ایمان نظری و عملی به چنین خدایی است. در این صورت به نظر می‌رسد کشورهایی که هریس از آنها به عنوان کشورهای خدا باور نام برده است، صرفاً به لحاظ شناسنامه‌ای و نه به معنای واقعی کلمه، خدا باور به شمار می‌روند.

بدیهی است که با ملاک مذکور وضعیت بسیار متفاوت خواهد شد، زیرا هنگامی که در جامعه دینی از دزد، رباخوار و معصیت‌کار سؤال شود که «آیا به خدا باور دارید؟» پاسخ مثبت می‌دهند، و همچنین انسان‌هایی که عمری بندگی خداوند را به جای آورده‌اند نیز پاسخ مثبت خواهند داد. بسی روشن است که میان این دو پاسخ تفاوت چشمگیری وجود دارد. متون دینی به صراحت بیان می‌کنند که مؤمن و دین‌دار کسی است که به فکر دیگران و رفع نگرانی‌های آنان است و در غیر این صورت ایمانش دچار مشکل است، چه رسد به این که جنایت یا بد اخلاقی از وی سرزند. بنابراین آنچه هریس آن را بی‌دینی و بد اخلاقی می‌داند متون مقدس و متدینان حقیقی نیز آن را بی‌دینی و بد اخلاقی می‌دانند. پس نمی‌توان بدون تحلیل دین‌داری و خدا باوری و بی‌توجه به پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های آنها در این باره سخنی گفت.

۳-۳. تأکید بر روش علمی و عمل نکردن بر اساس آن

سم هریس همواره بر علمی بودن روش خود تأکید کرده و خود را متعهد به آن می‌داند، در حالی که نوشته‌های او پر از مدعیات غیر علمی است (McGrath and McGrath 2007, 95-97, 34-51, 13-15). پایبندی به روش علمی مقتضی این است که در جمع‌آوری و

اولویت‌بندی شواهد و نیز در نظر گرفتن بسیاری از امور دیگر نهایت دقت صورت گیرد. این در حالی است که وقتی از دین و اخلاق جوامع دینی سخن به میان می‌آید، هریس بدون در نظر گرفتن علل مختلف در پیدایش رفتارهای اخلاقی، بی‌درنگ مفاسد اخلاقی را به دین و خداآوری نسبت می‌دهد.

نکته دیگر این که هریس در استفاده از آمارهای میدانی برای حمله به دین و خداآوری از منطق استقرایی استفاده می‌کند، بدون آن که از چیستی منطق استقرایی سخنی بگوید و درستی و نادرستی آن را به بحث گذارد. علاوه بر این، استدلال‌های هریس مشتمل بر مغالطه استقرای ناقص است. یکی از مشکلات نگاه او به موضوع نشانه‌های سلامت اخلاقی یک جامعه برخورد جزیره‌ای با آنهاست، به این معنا که برخی شاخص‌ها را برجسته می‌کند و برخی دیگر را نادیده می‌گیرد. از باب نمونه، شاخص‌های سلامت اخلاقی از منظر هریس اموری از قبیل دسترسی سهل و آسان به امکانات مادی، دسترسی همگانی به تحصیلات و آموزش، پایین بودن میزان قتل و کشتار و... است، در حالی که شاخص‌های دیگری هم در این میان وجود دارد که هریس آنها را نادیده گرفته است.

برای نمونه، یکی از شاخص‌های ارزیابی سلامت اخلاقی و روانی یک جامعه میزان پایین خودکشی در آن است. در گزارشی در سال ۲۰۲۱ میزان خودکشی در کشورهای متدین به مراتب پایین‌تر از کشورهای خداناباور است. کشورهایی مانند فیلیپین، اردن، سوریه، عراق و افغانستان کمترین آمار خودکشی را ثبت کرده‌اند، به طوری که بازای هر صدهزار نفر در دو کشور اول تنها دو نفر، و در عراق و افغانستان حدود ۴ نفر خودکشی کرده‌اند. این در حالی است که این آمار خودکشی در کشورهای خداناباور همچون کره جنوبی، روسیه، و بلژیک بسیار بالاست. کره جنوبی در میزان خودکشی در رتبه چهارم دنیا قرار دارد و هر ساله حدود ۲۹ نفر بازای هر صدهزار نفر خودکشی می‌کنند. این آمار در روسیه ۲۵ و در بلژیک ۱۸ و در سوئد حدود ۱۵ نفر است (Suicide Rate by Country) 2021.

همچنین درباره بخش‌های بدون چشم‌داشت، بروکس، دانشور جامعه‌شناس، می‌گوید: «متدینان بسیار بخشنده‌تر از بی‌دینان هستند. بر اساس یک نظرسنجی سراسری در آمریکا در سال ۲۰۰۰ افراد مذهبی ۲۵ درصد بیشتر از سکولارها اهل بخشندگی‌اند و ۲۳ درصد بیشتر در انجام کارهای خیر داوطلب می‌شوند» (Brooks 2006, 34).

همچنین نظرسنجی‌های معتبر نشان می‌دهند مؤمنان در اموری مانند آرامش روانی، رضایت از زندگی، انسجام خانوادگی در وضعیت به مراتب بهتری قرار دارند و علائم

افسردگی کمتری در میان آنها وجود دارد (Cullough *et al*, 2003, 194-204). بنابراین سم هریس در تحلیل شاخص‌های سلامت اخلاقی شیوه استقرایی ضعیفی را به کار برده است و بدون ورود به این شاخص‌ها قضاوت کرده است و این مورد پذیرش هیچ جامعه علمی‌ای نیست.

۳-۴. عدم توجه به شاخص‌های مختلف در حیات اخلاقی انسان

یکی دیگر از اشکالات هریس برخورد آزمایشگاهی با مسائل انسانی است. در اینجا با صحنه‌ای به نام حیات انسانی مواجه‌ایم که نمی‌توان به صورت آزمایشگاهی با آن برخورد کرد، زیرا این واقعیت بسیار پیچیده است و عوامل مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و غیره می‌توانند در آن نقش ایفا کنند (Diamond 2005)، در حالی که هریس، بدون توجه به وجود و احتمال تأثیر قابل توجه عوامل فوق، بی‌درنگ همه ناهنجاری‌های رفتاری و اخلاقی را به دین و باور به خدا نسبت می‌دهد و این خود شاهد دیگری از رویکرد ایدئولوژیک وی در مقابله با دین و خداآوری است.

همچنین به نظر می‌رسد که مقایسه ارزش‌های اخلاقی جوامعی که در اوضاع مادی مناسبی به سر می‌برند با جوامعی که با مشکلات فراوانی دست‌وپنجه نرم می‌کنند نادرست است. به عبارت دیگر، اگر از یک سو امکانات جوامع خداناباور در اختیار کشورهای خداآبور قرار می‌گرفت و به آنها فرصت داده می‌شد که دین را به معنای واقعی در جامعه پیاده کنند، و از سوی دیگر کشورهای سکولار از دخالت، چپاول و غارت کشورهای خداآبور دست برمی‌داشتند، آنگاه قضاوت منصفانه‌تری در پایبندی مؤمنان و خداناباوران به ارزش‌های اخلاقی می‌توانست صورت گیرد.

نکته مهم دیگر آن است که در اخلاق همواره از خودگذشتگی یک مزیت به حساب می‌آید، حال آن که ممکن است ادعا شود در کشورهای خداناباور یک نوع خودخواهی جمعی، و نه اخلاق و احترام به ارزش‌ها، منشأ دستاوردهای اجتماعی مذکور است. شاهد این سخن این است که اگر جوامع سکولار تنها مدت کوتاهی با مشکلات اولیه‌ای مواجه شوند که جوامع متدین مدت‌ها بدان‌ها گرفتارند، آنگاه چهره واقعی خود را آشکار خواهند کرد. نمونه آن رفتار غیراخلاقی برخی کشورهای غربی در مصادره محموله‌های بهداشتی کشورهای دیگر در بحران کرونا است، در حالی که این جوامع سکولار همواره از رعایت اخلاق، حقوق بشر و کرامت انسانی سخن گفته و کشورهای متدین را به بی‌اخلاقی و نقض حقوق انسانی متهم می‌کردند (Lister *et al*, 2020)

علاوه بر همه اینها، باید ثمرات اجتماعی و اخلاقی‌ای که خدانابآوری به نام خود

ثبت کرده است بررسی شود که آیا اینها حقیقتاً دستاوردهای آن است یا نتیجه عوامل دیگر. بسیاری معتقدند موفقیت بسیاری از جوامع خداناباور، نه محصول خداناباوری، بلکه محصول تاریخ و میراث دینی و مسیحی آنها است و خداناباوری و ایمان مسیحی زمینه موفقیت امروزی آنها را فراهم کرده است، هرچند چنین اموری هیچ جایگاهی در تحلیل خداناباوران جدید ندارد (Lejon and Agnafors 2011).

۳-۵. بی توجهی هریس به جنایات خداناباوران در طول تاریخ

سم هریس و همقطاران او همواره ادیان ابراهیمی و به ویژه اسلام را بزرگترین شر موجود در جهان دانسته و خواستار ریشه‌کنی آنها هستند. اینان دائماً از ظلم‌ها و جنایات ادیان سخن گفته و از جنگ تمام‌عیار علیه دین حمایت می‌کنند. اما تاریخ هرگز جنایات دیوانه‌وار خداناباوران قرن بیستم را فراموش نخواهد کرد. بسیاری از کشتارهای این قرن، که اتفاقاً در قلب اروپا رخ داد، پس از پیروزی لیبرالیسم و غلبه علم بر دین بوده است، در این صورت چگونه می‌توان همچنان دین را عامل خشونت در جهان دانست و آن را تقبیح کرد؟ (Beattie 2008, 77-78).

به راستی اگر قرار باشد ظلم‌ها و خشونت‌ها شمرده شوند، باید جنایات صورت‌گرفته به دست همین کشورهای خداناباور نیز نوشته شود. بسیار بعید است که هریس ویرانی‌ها، جنایات و فجایع جنگ‌های جهانی اول و دوم را، که در آنها دست‌کم هفتاد میلیون نفر کشته و میلیون‌ها نفر آواره شدند، محصول حضور خدا و خداناباوران در عرصه اجتماعی بدانند، مگر این که هیتلرها، استالین‌ها، انور خوجه‌ها و پل پوت‌ها را نیز متدین و خداناباور بدانند.

کتاب سیاه کمونیسم، که تاریخ سرکوب‌های نظامی، سیاسی و... دولت‌های کمونیستی را گزارش کرده، گویای آن است که جریان خداناباوری که وعده مدارا و عدم خشونت را سر می‌دهد، بیش از هر جریانی به قتل و کشتار دست زده است. بر اساس آمارهای ارائه‌شده در این کتاب دست‌کم ۸۵ تا ۱۰۰ میلیون نفر توسط دولت‌های کمونیستی به شیوه‌های مختلف کشته و آواره شدند (Werth et al 1999, 4).

انور خوجه، دیکتاتور کمونیست، که دین را عامل تفرقه جامعه می‌دانست، تحت حاکمیتش جنگی تمام‌عیار علیه نهادهای دینی صورت گرفت و بر اثر آن هزاران نفر به اعدام محکوم و ده‌ها هزار نفر دیگر در اردوگاه‌های کار اجباری زندانی شدند. جنایات دیوانه‌وار پل پوت، سیاست‌مدار کمونیست کامبوجی و رهبر جنبش خم‌های سرخ، که در مدت چهار سال حدود دو میلیون نفر از جمعیت هشت میلیون نفری کامبوج را به قتل

رساند، هرگز از یادها نخواهد رفت (Kiernan 2003).

علاوه بر همه اینها، تحلیل هریس در مورد جوامع ایمانی بیشتر محدود به قرن‌های نوزدهم تا بیست‌ویکم است و از قضا این دو قرن ثمره نظم جهانی‌ای است که کشورهای سکولار غربی، به ویژه آمریکا و انگلستان، بر اساس علم و تکنولوژی ایجاد کرده‌اند. نظم نوین جهانی است که دین، سیاست، فکر، فلسفه، اقتصاد و تمامی شئون زندگی انسان را تعیین می‌کند و بی‌تردید جهان امروز محصول تفکرات غرب مدرن است (Anonymous 1998). در چنین وضعیتی، هریس به جای آن که وضعیت اسفبار امروز را متوجه کشورهای غربی کند، دائماً به دین حمله می‌کند.

یکی از شواهد روشن نقش غرب در ایجاد و بقای گروه‌های تروریستی در جهان اسلام، اعتراف دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده آمریکا، است که در سال ۲۰۱۶ آشکارا می‌گوید که «هیلاری کلینتون به همراه اوباما داعش را خلق کرده‌اند» و کلینتون نیز در کتاب خاطرات خود با عنوان «انتخاب‌های دشوار» بر نقش ایالات متحده در تأسیس گروه داعش و قدرت گرفتن آن تأکید می‌کند (Clinton 2014, 389-393).

۳-۶. برداشت نادرست نسبت به جهاد در اسلام

برخی مانند سم هریس، با استناد به برخی آیات قرآن کریم، اسلام را متهم به خشونت کرده و معتقدند قرآن کریم نابود کردن غیرمسلمانان را بر مسلمانان واجب کرده است. چنین برداشتی ناشی از سطحی‌نگری و نسبت‌های نادرست و نیز عدم تشخیص درست معنای جهاد است. جهاد در لغت به معنای سخت‌کوشی یا مشقت است و در شریعت اسلامی به معنای «گذشتن از مال و جان در راه اعتلای کلمه اسلام و اقامه شعائر ایمان» است (نجفی بی‌تا، ۲۱: ۱۰). در قرآن کریم حکم به جهاد هیچ‌گاه به طور مطلق صادر نشده بلکه هنگام جنگ‌افروزی دشمنان اسلام^۱ یا حمایت از مسلمانان مظلوم^۲ دستور به جهاد داده شده است.

به همین جهت، علامه طباطبایی، از مفسرین بنام شیعی، معتقد است با توجه به هدفی که اسلام از جهاد ترسیم کرده است، روشن می‌گردد که اسلام نه دین خشونت بلکه دین رحمت است. هدف اسلام نه کشورگشایی و جاه‌طلبی، بلکه اعتلای کلمه توحید و ریشه‌کنی ظلم و گسترش صلح و عدالت است. نبرد با افرادی که با مسلمانان سر جنگ ندارند و آغازگر جنگ نیستند جایز نیست و فرمان قرآن به کشتن دشمنان اختصاص به آنانی دارد که آغازگر جنگ باشند (طباطبایی بی‌تا، ۲: ۶۶). همچنین کارن آرمسترانگ در بررسی آنچه تاریخ طولانی خصومت نسبت به اسلام می‌نامد، اظهار می‌دارد آموزه‌های

محمد (ص) بر صلح و مدارا استوار است و جهاد مقدسی که قرآن به عنوان وظیفه هر مسلمان به آن اشاره می‌کند، جنگ برای برپایی یک اجتماع شایسته مبتنی بر عدالت است (Armstrong 1993, 165).

هریس هر گاه در قرآن کریم به الفاظی مانند «کافر» یا «کافران» برمی‌خورد آن را بر تمامی غیرمسلمانان تطبیق می‌دهد، در حالی که در نگاه درست اسلامی، همه غیرمسلمانان کافر نیستند، بلکه کافر کسی است که اساساً حق را می‌داند ولی زیر بار حق نرفته و با آن دشمنی کرده و مانع هدایت دیگران به اسلام می‌شود و به همین جهت جهاد با آنان واجب شمرده شده است (مصباح یزدی ۱۳۸۶، ۲: ۲۲۳). اظهار نظر جان اسپوزیتو، استاد امور بین‌الملل و مطالعات اسلامی دانشگاه جورج تاون واشنگتن، در زمینه انتساب ناروای خشونت به اسلام خواندنی است:

کلیشهایی که کل اسلام را بنیادگرا، ایدئولوژیک، ایستا، تک‌بعدی، نفوذناپذیر نسبت به اندیشه‌های جدید، ارتجاعی، بدوی، متخاصم، خشن، تروریست، متعصب، وحشی، تمامیت‌خواه، مردسالار، زن‌ستیز و غیره معرفی می‌کند، کلیشهایی است که به ناحق به اسلام و مسلمانان نسبت داده می‌شود. باید بگویم که من دوستان و همکاران مسلمان زیادی و از فرهنگ‌های مختلف در سراسر جهان دارم در حالی که حتی یک مسلمان را نمی‌شناسم که یکی از این ویژگی‌ها را داشته باشد. (Esposito 2010, 27)

آری خشونت‌ها و ظلم‌هایی که به نام دین در تاریخ حیات بشر صورت گرفته قابل انکار نیست، ولی همان گونه که بسیاری از متدینان معتقدند، این اعمال ضداخلاقی نه از دین، بلکه از خوی پلید کسانی برخاسته که به منظور دستیابی به آرزوهای خود از دین استفاده ابزاری کرده و هر گونه ظلمی را مرتکب شده‌اند. در این میان آنچه مظلوم واقع شده دین حقیقی و اسلام ناب محمدی (ص) است. حدود دو میلیارد مسلمان در جهان زندگی می‌کنند. گروه‌های تکفیری مانند القاعده و داعش که به نام اسلام و دین مرتکب جنایات وحشیانه‌ای شدند، تنها قطره‌ای در برابر اقیانوس مسلمانان هستند. به راستی اگر این جمعیت میلیاردی از مردم جهان مسلمان‌اند و اسلام و قرآن نیز مروج خشونت باشد، در این صورت چرا این همه مسلمان جنگی را علیه دیگر انسان‌ها به پا نمی‌کنند؟ چرا ۱/۵ میلیارد مسلمان دست به حملات انتحاری نمی‌زنند و خودشان را منفجر نمی‌کنند؟ بر اساس یکی از معتبرترین نظرسنجی‌های جهانی، بیش از نود درصد مسلمانان مصاحبه‌شونده جنایات داعش را محکوم و آنها را از نظر اخلاقی غیرقابل توجیه دانسته‌اند (Esposito 2010, 30).

نتیجه‌گیری

سم هریس به تعارض میان دین و اخلاق معتقد است. وی برای اثبات مدعای خود از دو شیوه بهره می‌برد: یکی تمسک به آمارهای میدانی بدون ورود به حوزه آموزه‌های دینی است، که در اینجا تلاش دارد اثبات کند که خداباوری لزوماً اخلاق اجتماعی را ایجاد نکرده و رشد نمی‌دهد و خداانا باوری نیز سعادت اجتماعی را ویران نمی‌کند، همچنین خداانا باوری نه تنها مانع رشد و رفاه اجتماعی نیست، بلکه هر چه میزان آن بالاتر باشد، اخلاق آن جامعه نیز بیشتر تضمین است؛ شیوه دوم هریس بر نفی اخلاق دینی تأکید بر آموزه‌های موجود در ادیان و حیانی، به ویژه اسلام، است که به گمان وی نه تنها زمینه‌ساز صلح و سعادت نیستند بلکه منشأ ناامنی و خشونت به شمار می‌روند.

همان طور که اشاره شد، دیدگاه هریس دچار اشکالات متعددی است. برخورد متعصبانه نسبت به خداباوری و دین، عدم تفکیک روشن میان دین و خداباوری، بی‌توجهی به شاخص‌های مختلف تأثیرگذار در زندگی انسان، برخورد غیرعلمی در تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری‌ها در انتساب خشونت به دین و خداباوری و نیز برداشت نادرست نسبت به آموزه‌های دینی، همچون جهاد، از جمله مشکلات نگاه هریس به رابطه دین و اخلاق است.

شایان ذکر است که آنچه در چنین تحقیقاتی باید مورد توجه قرار گیرد این است که پژوهش‌های تجربی و میدانی راجع به رابطه دین و اخلاق مستلزم دقت‌های خاص و توجه کافی و وافی به عناصر مختلفی است که حیات اخلاقی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد که این مطلب در کار سم هریس کاملاً نادیده گرفته شده است.

کتاب‌نامه

طباطبایی، محمدحسین. بی‌تا. *المیزان فی تفسیر القرآن*. موجود در نرم افزار جامع‌التفاسیر. قم: مرکز علوم کامپیوتری نور.

مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۸۶. *نظریه سیاسی اسلام*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مسلمین، کیت. ۱۳۹۱. *درآمدی به فلسفه ذهن*. ترجمه مهدی ذاکری. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

نجفی، محمدحسین. بی‌تا. *جواهر الکلام*. تهران: دار الکتب السلامیه.

“Suicide Rate by Country 2021”. 2021. [Suicide Rate by Country 2022 \(worldpopulationreview.com\)](http://worldpopulationreview.com)

Anonymous. 1998. “The CIA’s Intervention in Afghanistan. Interview with

- Zbigniew Brzezinski, President Jimmy Carter's National Security Adviser." In *Le Nouvel Observateur*, Paris, 15-21 January 1998, published in English, Center for Research on Globalisation. <http://www.globalresearch.ca/articles/BRZ110A.html>, 15 October 2001.
- Armstrong, Karen. 1993. *Muhammad: a biography of the prophet*, HarperSanFrancisco.
- Beattie, Tina. 2008. *The New Atheists: The Twilight of Reason and the War on Religion*. London: Darton Longman & Todd.
- Bondeson, Ulla. 2003. *Nordic Moral Climates*. New Brunswick, NJ: Transaction.
- Brooks, Arthur C. 2006. *Who Really Cares: The Surprising Truth about Compassionate Conservatism*. New York: Basic Books.
- Christopher, Karen, Paula England, Timothy M. Smeeding, and Katherin Ross Phillips. 2002. "The Gender Gap in Poverty in Modern Nations: Single Motherhood, the Market, and the State." *Sociological Perspectives* 45(3): 219-242.
- Clinton, Hillary Rodham. 2014. *Hard Choices*. Simon & Schuster.
- Cullough, M. and T. Smith. 2003. "Religion and Health: Depressive Symptoms and Mortality as Case Studies". in *Handbook of the Sociology of Religion*, edited by Michele Dillon. Cambridge University Press.
- Dawkins, Richard. 2006. *The God Delusion*. Bantam Press.
- Diamond, Jared. 2005. *Guns, Germs, and Steel: The Fates of Human Societies*. New York: Norton.
- Esposito, John L. 2010. *The Future of Islam*. Oxford University Press.
- Harris, Sam. 2004. *The End of Faith: Religion, Terror, and the Future of Reason*. W.W Norton & Company.
- Harris, Sam. 2006. *Letter to a Christian Nation*. Bantam Press.
- Harris, Sam. 2010. *The Moral Landscape: How Science Can Determine Human Values*. Simon and Schuster.
- Hitchens, Christopher. 2007. *God Is Not Great: How Religion Poisons Everything*. Twelve Books, Hachette Book Group.
- Inglehart, R., M. Basanez, J. Diez-Medrano, L. Halman, and R. Luijckx. 2004. *Human Beliefs and Values: A Cross-Cultural Sourcebook Based on the 1999-2002 Value Surveys*. Buenos Aires: Siglo Veintiuno Editores.
- Institute for Economics and Peace. 2011. "Global Peace Index 2011". https://reliefweb.int/attachments/4c9a59be-ef11-3c76-a798-dc7a13a50521/Full_Report.pdf
- Khalil, Mohammad Hassan. 2018. *Jihad, Radicalism, and the New Atheism*. Cambridge University Press.
- Kiernan, Ben. 2003. "The Demography of Genocide in Southeast Asia: The Death Tolls in Cambodia, 1975-79, and East Timor, 1975-80." *Critical Asian Studies* 35(4).

- Lejon, Kjell, and Marcus Agnafors. 2011. "Less Religion, Better Society? On Religion, Secularity, and Prosperity in Scandinavia." *Dialog* 50(3): 297-307.
- Lister, Tim, Sebastian Shukla, and Fanny Bobille. 2020. "Coronavirus Sparks a 'War for Masks' in Desperate Global Scramble for Protection." *CNN Wire*.
- Locke, John. 1990. *A Letter Concerning Toleration*. Amherst, NY: Prometheus Books.
- McGinn, Colin. 2000. *The Mysterious Flame: Conscious Minds in a Material World*. New York: Basic books.
- McGrath, Alister, and Joanna Collicutt McGrath. 2007. *The Dawkins Delusion?: Atheist Fundamentalism and the Denial of the Divine*. InterVarsity Press.
- Muennig, Peter A., and Sherry A. Glied. 2010. "What Changes in Survival Rates Tell Us about US Health Care." *Health Affairs* 29(11): 2105-2113.
- Oppy, Graham (ed). 2019. *A Companion to Atheism and Philosophy*. John Wiley & Sons.
- Pew Research Center. 2008. "U.S. Religious Landscape Survey". Washington, DC: Pew Forum on Religion & Public Life. [U.S. Religious Landscape Survey Religious Beliefs and Practices: Diverse and Politically Relevant \(pewresearch.org\)](https://www.pewresearch.org/religious-landscape-study/)
- Ruse, Michael. 2006. *The Evolution: Creation Struggle*. Cambridge: Harvard University Press.
- Taylor, James E. 2017. "The New Atheists." In *The Internet Encyclopedia of Philosophy*.
- UNDP (United Nations Development Programme). 2005. *Human Development Report 2005: International cooperation at a crossroads: Aid, trade and security in an unequal world*. New York.
- UNDP (United Nations Development Programme). 2006. *Human Development Report 2006: Beyond scarcity: Power, poverty and the global water crisis*. New York.
- Walters, Kerry. 2010. *Atheism: A guide for the perplexed*. Bloomsbury Publishing.
- Werth, Nicolas, Jean-Louis Panne, Andrzej Paczkowski, Karel Bartosek, Jean-Louis Margolin, Mark Kramer, and Jonathan Murphy. 1999. *The Black Book of Communism: Crimes, Terror, Repression*. Harvard University Press.
- Zuckerman, Phil. 2008. *A Society without God: What the Least Religious Nations Can Tell Us about Contentment*. New York: New York University Press.
- Zuckerman, Phil. 2013. "Atheism and Societal Health." In *The Oxford Handbook of Atheism*, edited by Stephen Bullivant and Michael Ruse. Oxford University Press.

یادداشت‌ها

1. New Atheism

۲. کلمه well-being از مفاهیم کلیدی در نگاه اخلاقی هریس است و به معانی مختلفی نظیر بهزیستی، احساس آسایش و سلامتی و خوشی، شکوفایی و رفاه آمده است. در این تحقیق هر جا از well-being سخن گفته شود، مفهوم بهزیستی را به عنوان معادل آن به کار خواهیم برد.

3. consequentialism

۴. سازمان «Vision of Humanity» سالانه «شاخص صلح جهانی» را بر اساس متغیرهایی نظیر صلح، امنیت، آمار قتل و جنایت، میزان طلاق و... منتشر می‌کند.

۵. برای مطالعه بیشتر و آشنایی با ادله مختلف در باب انواع نگاه‌ها نسبت به حقیقت وجود انسان، نک. مسلین (۱۳۹۱).

۶. «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» و البقره: ۱۹۰ «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ...» (الحج: ۳۹).

۷. «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (النساء: ۷۵).